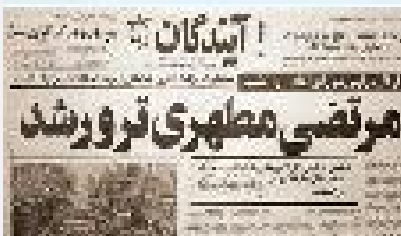




سه شنبه 12 اردیبهشت 1391 - 10:11

## مطهری چگونه ترور شد

33 سال از حادثه شهادت استاد مرتضی مطهری می‌گذرد، ترور شهید مطهری دومین ترور سیاسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بود، از فروردین ماه 1358 یعنی کمتر از دوماه پس از پیروزی انقلاب، موج ترورها علیه شخصیت‌های روحانی و نظامی انقلاب آغاز شد و همچنان نیز ادامه دارد که ترور‌های اخیر دانشمندان هسته‌ای کشورمان در ادامه این روند است.



بازخوانی یک پرونده ترور بعد از 33 سال

مطهری چگونه ترور شد

جام جم آنلاین: 33 سال از حادثه شهادت استاد مرتضی مطهری می‌گذرد، ترور شهید مطهری دومین ترور سیاسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بود، از فروردین ماه 1358 یعنی کمتر از دوماه پس از پیروزی انقلاب، موج ترورها علیه شخصیت‌های روحانی و نظامی انقلاب آغاز شد و همچنان نیز ادامه دارد که ترور‌های اخیر دانشمندان هسته‌ای کشورمان در ادامه این روند است. عظمت علمی و شخصیت جامع فقهی و سیاسی آیت الله مطهری باعث شده است که هر ساله در سالگرد شهادت او بیشتر توجهات متوجه شخصیت علمی و عملکرد سیاسی استاد در مقاطع مختلف تاریخ انقلاب اسلامی شود، اما در پرونده زیر سعی شده است با نگاهی جدید و کمتر پرداخته شده به اصل حادثه ترور استاد مطهری توجه شود. در گردآوری این پرونده از آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی و صداوسیما استفاده شده است.

واقعۀ نگاری یک زندگی

داستان ترور

ساعت حدود 7 شب بود که تیم سه نفره ترور، شامل بصیری، نیکنام و وفا قاضی‌زاده مقابل منزل شهید مطهری در خیابان دولت تهران توقف می‌کنند.

نقشه اولیه ترور او در همان منطقه بود، اما هوشیاری راننده آیت‌الله مطهری و وضعیت بد منطقه از نظر ترور، مانع کار تروریست‌ها می‌شود.

آنها خودروی استاد مطهری را تعقیب می‌کنند. احتمالاً راننده خیابان شریعتی را به سمت پل سیدخندان کنونی آمده و بعد از عبور از خیابان سهروردی به میدان هفت تیر رسیده و با گذر از خیابان مفتح به سمت میدان کنونی سپاه رفته بود. بعد از آن هم وارد خیابان فخرآباد شده تا به منزل مرحوم یدالله سحابی برسد.

جلسه آن شب برخلاف آنچه تصور می‌شود جلسه شورای انقلاب نبود، بلکه جلسه موسسه متاع (مکتب تربیتی - اجتماعی علمی) بود که در سال 1337 تاسیس شده بود و به مسائل اجتماعی می‌پرداخت، اما به دلایل امنیتی هیچ سندی از خود ثبت نکرده بود. خودرو تروریست‌ها در ضلع مقابل خیابان پارک شده بود. قاتل (محمدعلی بصیری) هم پشت دیوار منزل سحابی کمین کرده و منتظر استاد مطهری بود. ظاهراً نفر دیگری (حمید نیکنام) هم سر کوچه کشیک می‌داده است.

کارشناسان وقت معتقدند چنین شرایطی معلول شناسایی مناسب منطقه بوده است. ضمناً تروریست‌ها چراغی که ساکنان محل در پارک امین‌الدوله - محل فعلی خانه مداحان - برای روشنایی و امنیت محله گذاشته بودند را خاموش کرده بودند و با استفاده از تاریکی شب موفق به چنین کاری شدند.

ساعت حدود 10:40 شب جلسه و نیز شام مهمانان تمام می‌شود و استاد مطهری عزم منزل می‌کند. ظاهراً قرار بر این می‌شود که با خودروی آقای ترخانی به شمیران - منزل شخصی خود - برود.

خودرویی ترخانی سرکوجه پارك شده بود. یدالله و عزت‌الله سحابی چند قدمی استاد مطهری را بدرقه می‌کنند تا این که آقای مطهری به سر کوجه می‌رسد.

ظاهراً در این هنگام است که قاتل اصلی به استاد مطهری نزدیک می‌شود و او را به نام صدا می‌کند و پس از برگشتن آیت الله مطهری گلوله‌ای به زیر گوش او شلیک می‌کند که از ابروی چپش خارج می‌شود.

قاتل پس از این اقدام، ظاهراً از طریق یک کوجه فرار می‌کند و خود را به اتومبیل پیکان استیشن‌شان می‌رساند و با دو نفر دیگر به سمت شرق تهران فرار می‌کنند. در این چارچوب مستند ویدئویی پخش شده مبنی بر قتل شهید مطهری با موتورسیکلت فاقد وجاهت تاریخی است.

در اینجا بنا به نقلی، دکتر یدالله سحابی که ظاهراً در چند قدمی مشغول قدم‌زدن بود بلافاصله خود را به استاد مطهری می‌رساند و او را با اتومبیل آقای ترخانی به بیمارستان طرفه می‌برند.

روزنامه اطلاعات آن دوران هم نوشته است که جوانی می‌بیند فردی زخمی روی زمین افتاده و او را به بیمارستان طرفه می‌رساند. حال آقای مطهری در لحظات اولیه وخیم گزارش می‌شود. این‌گونه است که بعد از القای یک شوک الکتریکی به این نتیجه می‌رسند که استاد مطهری دارفانی را وداع گفته‌است.

خبر همان شب پخش نمی‌شود ولی صبح، رادیو این خبر را به اطلاع عموم می‌رساند. ساعت یک نیمه شب، فردی با روزنامه‌های اطلاعات و آیندگان تماس می‌گیرد و ادعا می‌کند گروه فرقان، رئیس شورای انقلاب یعنی آیت الله مرتضی مطهری را کشته است و در ادامه تعدادی دیگر از شخصیت‌های اجتماعی و سیاسی را هم خواهد کشت.

این مساله که فرقان چگونه به این موضوع محرمانه - ریاست شهید مطهری بر شورای انقلاب - پی برده بود از رازهای تاریخ معاصر است. همچنین اطلاعیه‌ای از گروه فرقان در محل ترور کشف می‌شود.

### روایت خانواده

#### آخرین توصیه استاد قبل از شهادت

شهادت آیت‌الله مرتضی مطهری برای خانواده او غم مضاعفی بود، چرا که آنان هم شخصیت فردی و هم شخصیت اجتماعی او را از دست داده بودند. اعضای خانواده این شهید بعد از گذشت سال‌ها خاطراتی در مورد لحظات قبل و بعد از ترور او می‌گویند. از مجموع سخنان فرزندان و اعضای خانواده شهید مطهری این‌گونه برمی‌آید که شهید مطهری انتظار چنین کنشی از سوی گروه فرقان را نداشته است.

این‌گونه است که دکتر مجتبی مطهری از برگه‌ای سخن می‌گوید که آقای محقق در قم برای آقای مطهری می‌آورند که روی آن نوشته شده بود: «&#171؛ ما سه شخصیت سیاسی، مذهبی و نظامی را ترور خواهیم کرد.» و می‌گوید پدرش به آقای محقق گفته است که آن شخصیت مذهبی من هستم.

محمد مطهری هم می‌گوید که پدر می‌دانسته توسط چه منحرفانی به شهادت خواهد رسید و از همین رو بوده است که بعد از شهادت سرلشکر قرنی می‌گفته است: «&#171؛ نفر بعدی من هستم.» البته به غیر از این اطلاعات، از خوشحالی و حالت روحی خاص شهید مطهری هم سخن گفته می‌شود.

ظاهراً از میان فرزندان شهید مطهری، علی و سعیده در آن شب بیرون از شهر تهران بودند و به همین دلیل، امکان دیدار آخر با پدر هم برای آنان فراهم نشد.

مجتبی مطهری که آن زمان در خانه بوده است از تمیزکردن اتاق و نگاه عمیق پدر به کتابخانه‌اش سخن می‌گوید. او همچنین آخرین توصیه شهید مطهری به خود را رعایت امورات مادر (همسر شهید مطهری) بیان می‌کند.

بعد از ترور و مسجل‌شدن شهادت تصمیم گرفته می‌شود که موضوع به منزل ایشان منتقل نشود. به همین خاطر، آقای سحابی با همسر ایشان تماس می‌گیرد و می‌گوید که آقای مطهری امشب به منزل نمی‌آیند.

همسر استاد مطهری با نگرانی سوال می‌کنند که «&#171؛ ایشان اگر می‌خواستند خودشان تماس می‌گرفتند. چرا شما تماس گرفته‌اید؟ مگر ترور شده‌اند؟» و سحابی از اصابت تیر به کتف ایشان سخن می‌گوید. ادامه ماجرا از زبان دختر آیت‌الله مطهری یعنی سعیده شنیدنی است.

او که در زمان حادثه در اصفهان بوده است، می‌گوید بعد از شنیدن خبر ترور پدر، به تهران می‌آید هر چند اطرافیان پدر گفته بودند او فقط زخمی شده است. اما وقتی، صبح‌هنگام، به تهران می‌رسد در میدان هفتم تیر پسرک روزنامه‌فروشی را می‌بیند که روزنامه آیندگان می‌فروشد و تیر درشت روزنامه این است: «&#171؛ رئیس شورای انقلاب را کشتیم.»

همسر استاد مطهری شرایط بعد از شهادت را سخت توصیف می‌کند، چرا که «&#171؛ به هر جایی که نگاه می‌کردیم نشان از شهید مطهری داشت»، اما در آن شرایط به دیگران گفت «&#171؛ شهادت آرزوی شهید مطهری بود و ایشان به آرزوی خود رسید.»

اما ماجرای اشاره شهید مطهری به قاتل خویش هم در نوع خود جالب است. محمد مطهری می‌گوید: حدود دو ماه از شهادت ایشان می‌گذشت و هنوز قاتل ایشان شناسایی نشده بود، در یکی از خواب‌هایی که دیدم گفتم: «&#171؛ ما چطور قاتل شما را بشناسیم؟» ایشان فرمودند: «&#171؛ وقتی او را ببینید، لباس سبز بر تن دارد.» محمد می‌افزاید: «&#171؛ چند ماه بعد که برای محاکمه ضارب ایشان به دادگاه رفتیم، در وسط دادگاه یک‌مرتبه به یاد این خواب افتادم. دیدم، آری، لباس قاتل سبز است.»

### منبع: نشریه شاهد یاران

#### روایت شاهد عینی

#### ناگهان ... صدا زد آقای مطهری!

اولین جلسه &#171;متاع» پس از انقلاب اسلامی، روز 11 اردیبهشت 1358 با حضور آقایان مطهری، مهندس بازرگان، مهندس سبحانی، حاج کاظم آقاچاق ترخانی، مهندس تاج و بنده در منزل مسکونی آقای مهندس سبحانی واقع در خیابان بهارستان باغ امین‌الدوله تشکیل شد.

نام &#171;متاع» مخفف حروف کلمات اول مکتب تربیتی، اجتماعی، علمی در سال 1337 به ابتکار آقای مهندس بازرگان با تعدادی از افراد که مقرر بود نامشان معلوم نباشد، تاسیس شده بود.

سال 1337 هم از من دعوت کردند به عنوان عضوی از این تشکل باشم. جلسات متاع هر از چند گاهی در منازل اعضا به شکلی که به ظاهر مهمانی بود با صرف شام تشکیل می‌شد.

این شیوه به منظور حفاظت و صیانت از آن بود. در جلسه فوق همان طوری که گفته شد با حضور افراد یاد شده از اول شب برپا شد و به بررسی حوادث پس از انقلاب پرداختند و تا نیمه شب ادامه داشت.

بنابراین، این جلسه هیچ ارتباطی به شورای انقلاب یا هیأت دولت نداشت. دستور جلسات عموماً در این مدت 20 سال مسائل روز و متفاوت بود. همان طوری که گفتم در این جلسه حوادث مهم پس از تشکیل دولت موقت مطرح گردید.

باید گفت با این که آن ایام هیچ‌کس خصوصاً مسوولان تراز اول مملکت امنیت کامل نداشتند اما در این شرایط هم وقوع حادثه خاصی پیش‌بینی نمی‌شد.

البته گروه فرقان با رهبری شخصی به نام گودرزی که هم در کسوت روحانیت بود و هم گاهی لباس شخصی می‌پوشید، مخفیانه تشکیل شده بود و فعالیت‌های تند سیاسی و مذهبی را آغاز کرده بودند.

از اعلامیه‌ها و نوشته‌هایشان چنین برمی‌آمد که روحانیت را دشمن اصلی عنوان می‌کردند. این گروه دست به ترور سران و دست‌اندرکاران انقلاب و دولت می‌زدند و اولین قربانی آنها تیمسار قری و آقای مطهری بود.

برای افراد دیگر نیز شیوه آنها چنین بود که اخطارهایی برای افراد می‌فرستادند و ظرف 24 ساعت آنها را به قتل می‌رساندند. بعداً تمام آنها با تلاش سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی دستگیر و در دادگاه انقلاب محاکمه و مجازات شدند.

ازجمله من را هم کتبا در سمت وزارت تهدید به قتل کردند.

جلسه شب حادثه طولانی بود و ساعت 12 شب پایان یافت. آقای حاج ترخانی به آقای مطهری گفت اگر ماشین ندارید من شمیران می‌روم در خدمتتان باشم. ایشان هم پذیرفتند.

همگی از منزل آقای مهندس سبحانی خارج شدیم. من با آقای حاج ترخانی یک مساله خصوصی داشتم که دم در صحبت می‌کردیم. آقای مطهری به لحاظ رعایت احترام و ادب با فاصله 30 قدمی در اول کوچه منتظر ما شد تا صحبت ما تمام شود و همراه ایشان با ماشین آقای حاج ترخانی بروند.

من هم با دقت آقای مطهری را نگاه می‌کردم که ناگاه جوانی که در تاریکی شب دقیقاً سن و قیافه‌اش قابل تشخیص نبود از سمت پایین به سمت ایشان آمد و صدا زد آقای مطهری! می‌خواستم مطمئن شود ایشان آقای مطهری است. آقای مطهری برگشت به طرف او پاسخ داد بله! در یک لحظه جوان تیری به سر او شلیک کرد.

با همان ضربه آقای مطهری به زمین افتاد و دیگر حرکتی از خود نشان نداد. ضارب به سرعت در تاریکی شب فرار کرد.

من وحشت‌زده فریاد کردم آقای حاج ترخانی مطهری را زدند. ایشان که متوجه صدای گلوله نشده بود از فریاد من حیرت کرد و گفت چی می‌گی؟! گفتم ببین آقای مطهری را کشتند. او به سمت در حیاط منزل آقای مهندس سبحانی رفت و زنگ تمام طبقات را زد و فریاد می‌کرد بیایید.

بچه‌های ایرج سبحانی برادر مهندس سبحانی با سرعت از پله‌ها پایین آمدند و سوال می‌کردند چه شده؟! ما به آنها اشاره کردیم که آقای مطهری آنجا افتاده است. آنها به طرف او شتافتند و او را بلند کرده و به سوی اتومبیل آقای حاج ترخانی بردند و همگی به سوی بیمارستان طرفه که نزدیک‌ترین بیمارستان آن محله بود به راه افتادند.

من ماندم و تاریکی شب و حیران و پریشان زیرا نمی‌دانستم آیا ضارب در پناهی مخفی شده و برنامه دیگری دارد یا خیر؟ آیا ضارب همدستانی هم برای ارتکاب قتل بسیج کرده است یا نه؟! چون من هم یکبار از طرف این گروه تهدید شده بودم.

سعی کردم هر چه زودتر از آن منطقه دور شوم. به سرعت سمت کوچه فرعی بالایی محل وقوع حادثه رفتم که سوار ماشینم بشوم. دیدم ماشین‌ام را پنچر کرده‌اند یقین کردم که برنامه‌ای در جریان است. بالاخره دوان‌دوان خودم را به خیابان بهارستان رساندم و در حالی که هر لحظه احتمال ترور خودم را می‌دادم در خیابان اولین ماشین شخصی که رسید سوار شدم. گفت کجا می‌روید؟ من گفتم فوری حرکت کن هر کجا می‌توانی مرا ببر.

مرا در خیابان بهارستان به سمت شمال برد. اولین انشعاب از مسیر ایشان سوار ماشین دیگری شدم و خودم را به منزل در میدان فاطمی رساندم، اما بیم آن را داشتم که شخص دیگری در این محل ممکن است در کمین من باشد. به هر حال وارد خانه شدم و آهسته به طرف اتاق خواب رفتم اما صدای ضربان قلب و نفس زدن من همسر را بیدار کرد و وحشت زده پرسید چه شده است؟!

به او گفتم آقای مطهری را ترور کردند. دیگر نتوانستم یا خواستم توضیح دیگری بدهم، زیرا خود من هم نمی‌دانستم در بیمارستان چه اتفاقی افتاده است. نمی‌دانم شب را چگونه به صبح رساندم و آیا خوابی هم کردم یا نه و در لحظات خواب جز کابوس وحشت‌چیزی نمی‌دیدم.

صبح خیلی زود رادیو را گرفتم قرآن می‌خواند فهمیدم کار تمام شده است. من در بیمارستان نبودم ولی از یکی از همراهان آقای مطهری شنیدم که به محض ورود به بیمارستان پزشکان بالایی سر او آمدند و گفتند در همان لحظه اول جان سپرده است و کاری از هیچ‌کس ساخته نیست. همان شب با منزل آقای مطهری تماس گرفته شد و گفتند چون دیر وقت است شب منزل نمی‌آیند نگران

نباشید. اما آنها در نهایت نگران شدند.

وقتی خبر ترور و مرگ آقای مطهری از رادیو پخش شد تمام مردم و از همه مهم‌تر امام بشدت متاثر و متحیر شدند به طوری که امام فقط در مرگ مطهری بشدت گریست و عموم مردم که او را می‌شناختند عزادار شدند. **مهندس مصطفی کتیرایی**  
**عضو شورای انقلاب و شاهد عینی ترور استاد مطهری**

**به روایت بازجوی پرونده**

**با حکم امام (ره) مامور پرونده شدم**

نقطه آغاز آشنایی من با گروه فرقان به قبل از انقلاب اسلامی برمی‌گردد، آن زمان که به دلیل همکاری با گروه ندای اسلام در فضای مبارزاتی و عقیدتی حضور داشتم. به تناسب این فعالیت‌ها در جلسات گروه فرقان نیز حضور پیدا می‌کردم، اما رفته‌رفته متوجه انحراف این گروه شدم و موضوع را به شهید مطهری منتقل کردم.

ایشان نیز بنده را مامور زیر نظر داشتن تحرکات این گروه کردند. بعدها با شور گرفتن فعالیت‌های انقلابی و محول شدن وظایف دیگری به این جانب موضوع گروه فرقان از دستور کار من خارج شد.

ماجرای گروه فرقان دیگر در برنامه‌های من جا نداشت تا این که وقتی بنده به عنوان سر تیم محافظت امام خمینی(ره) در قم حضور داشتم. بحث ترور شهید مطهری و شهید قرنی پیش آمد.

در ختم شهید مطهری، آقای هاشمی رفسنجانی بنا به تحلیل خود حزب توده را مسوول این ترور اعلام کرد، اما همان لحظه بنده به امام خمینی(ره) اعلام کردم چنین نیست و من گروه قاتل شهید مطهری را می‌شناسم. (با توجه به این که در آن ایام گفته می‌شد گروهی به نام فرقان مسوولیت این ترورها را پذیرفته است.)

بعد از این گفته بود بنده با حکم امام خمینی(ره) مامور این پرونده شدم. به تهران آمدم و با همکاری افرادی چون آقای مهدی هادویف دادستان وقت کل کشور، آقای قدوسی دادستان کل کشور، آقای مهدوی کنی مسوول امور کمیته‌های انقلاب، آقای حسن عابد جعفری مسوول وقت سپاه پاسداران، آقای علی‌اکبر و عباسعلی ناطق‌نوری و با همکاری تعدادی از دوستان بخصوص مرحوم محمد هنردوست کار را به عهده گرفتیم.

برای مکان فعالیت‌های خود بند موسوم به 209 اوین را انتخاب کردیم و آنجا را سر و سامان دادیم. دوستان را به 3 گروه تعقیب، مراقبت و عملیات، گروه تدارکات برای تهیه غذا و امکانات و نظافت زندان و گروه مطالعه، تحقیق و بازجویی تقسیم و کار جدی خود را شروع کردیم که از حدود اردیبهشت 1358 تا دی‌ماه 1358 به طول انجامید البته بعد از مدتی گروهی از افسران نوهده کلاه‌سبزه‌های رژیم شاه - و بعد از مدتی تعدادی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب وقت مثل سردار ذوالقدر و آقای الویری - نیز به جمع ما پیوستند.

بعد از این سازماندهی بود که توانستیم دستگیرشدگان روزهای اولیه توسط کلانتری‌ها و کمیته‌ها را در يك مکان جمع‌آوری و بازجویی‌های مبتنی بر بحث عقیدتی و فرهنگی با اعضای گروه فرقان را آغاز کنیم.

در حین فعالیت ما البته گروه فرقان ترورهای دیگری هم انجام داد، اما بیشتر این ترورها از نظر عملیاتی علیه افرادی انجام می‌شد که به دلیل مردمی بودن سهل‌الوصول بوده و به عبارت دیگر از ارزش عملیاتی کمی برخوردار بودند. ما از اردیبهشت‌ماه تا مردادماه، حدود 80 درصد اعضای گروه را دستگیر کرده بودیم و این قبیل اقدامات آخرین نفس‌های باقیمانده فرقانیان بود.

در مورد شیوه بازجویی و دادگاه لازم است این نکته دوباره تاکید شود که بازجویی از اعضای گروه فرقان مبتنی بر بحث‌های تئوریک و عقیدتی بود و در این چارچوب افرادی چون حجج اسلام معادیخواه و احمد احمدی (رئیس فعلی موسسه سمت) و آقای جلال‌الدین فارسی به زندان می‌آمدند و با اعضای گروه فرقان بحث‌های تئوریک و مبنایی می‌کردند و حجم بزرگی از شکستن اعضای این گروه در زندان به دلیل همین ضعف تئوریک بود. آنها در چنین بحث‌هایی متوجه توخالی بودن عقاید خود و رهبرشان می‌شدند و بزودی از کرده‌های خود توبه می‌کردند.

قاضی دادگاه فرقانیان ابتدا آیت‌الله محمدی گیلانی بود که ایشان به دلیل این که وابستگی و علقه شدیدی به شهید مطهری داشت مرتب در مقام قاضی قاتلان را لعنت می‌کرد. من برای حفظ بی‌طرفی قاضی این دادگاه را خاتمه دادم و با بیان این مطلب خدمت امام در خواست کردم افرادی چون ربانی‌شیرازی، معادیخواه و ناطق‌نوری به عنوان قاضی این دادگاه انتخاب شوند. حکم این افراد هم به دستور امام توسط مرحوم مشکینی و مرحوم منتظری صادر شد، اما آقای ربانی شیرازی به دلیل کسالت در دادگاه حاضر نشدند.

وضعیت و سرنوشت تمام اعضای گروه فرقان در دادگاه مشخص شد و سرانجام نیز با تصریح امام مبنی بر محدود شدن اعدام به کسانی که قتل مرتکب شده‌اند شش تن از اعضای این گروه به اعدام محکوم شدند در حالی که این گروه 9 نفر را کشته بودند از نظر من پرونده فرقان سند افتخاری برای بازجویان و قاضیان این پرونده است، ضمن این که آن را می‌توان نخستین پرونده اطلاعاتی در جمهوری اسلامی دانست.

**حمید نقاشیان - بازجوی پرونده**

**به روایت قاضی پرونده**

**از قبل از انقلاب نسبت به مطهری کینه داشتند**

من در دادگاه فرقان، از یکی از اعضای گروهک فرقان سؤال کردم شما از کجا به اینجا رسیدید؟ او گفت: #171؛ ما اول تفسیر پرتوی از قرآن را خواندیم. بعد دیدیم يك کسی روشنفکرتر از او تفسیر می‌گوید و رفتیم به مسجد جویستان که محل سخنرانی‌های موسوی خویینی‌ها در خیابان نیاوران قدیم بود. بعد دیدیم یکی انقلابی‌تر از همه اینها آمده و روشنفکرتر از همه اینهاست و او اکبر گودرزی

است.»

مجاهدین خلق هم بیشتر بچه‌ها را از همین طریق گول می‌زدند. هم در زندان و هم در بیرون از زندان. آنها هم تفسیرهای تفنگی می‌کردند. یادم هست يك روز منزل آقای امامی کاشانی جزوه‌ای از مجاهدین را دیدم که موضوع آن، تفسیر سوره حمد بود. در یکی از صفحات آن، در مورد نماز گفته بودند حمد را در اریتره می‌خوانیم - آن روزها آنجا یکی از مراکز انقلاب بود - سوره را در فیلیپین می‌خوانیم، سجده را در فلسطین به جا می‌آوریم، تشهد را در فلان کشور، سلام را در ایران و...! در آن مقطع، نمازی که از آن همه کشورها در می‌آمد، آن هم به این شکل، برای يك جوان خیلی جاذبه داشت.

گروه‌های منحرف و التقاطی همچون فرقان که استاد مطهری را به مثابه سنگربان تیزبین مرزهای عقیده اسلامی در برابر خویش می‌دیدند، ابتدا به تخریب شخصیت ایشان پرداختند. با پیروزی انقلاب و برپایی نظام جمهوری اسلامی که مبانی نظری آن در اندیشه‌های استاد مطهری ریشه داشت، این گروه که سخت به انزوا افتاده بود، به حربه ترور متوسل شد.

در نوشته‌های مرحوم مطهری پاسخ‌های زیادی نسبت به شبهات این گروه دیده می‌شود و اینها از آن موقع، کینه مرحوم مطهری را در دل داشتند. بعد از پیروزی انقلاب، شاخه نظامی تشکیل دادند و معتقد بودند جمهوری اسلامی را آمریکایی‌ها سرکار آوردند و بر این باور بودند که سران انقلاب نیز عوامل آمریکا و امپریالیسم هستند، لذا فکر می‌کردند باید اینها را از بین ببرند. بدین طریق بچه‌های مردم را گول می‌زدند.

ابتدا سرلشگر قرنی را ترور کردند و بعد نوبت شهید مطهری شد. آنها شهید مطهری را آمریکایی می‌دانستند. وقتی فرقانی‌ها را گرفتند، من در جلسه روحانیت مبارز و خدمت آقای بهشتی بودم. به ایشان گفتم: دوستان ما اینها را گرفته‌اند. اینها را دست قاضی‌ای بدهید که جدی و درست برخورد کند. ایشان فرمود خود! وقتی ایشان این حرف را زد، واقعا لکنت گرفتم و گفتم من؟ پدرم قاضی بوده؟ پدر بزرگم حقوقدان بوده؟ ایشان برگشت و گفت؛ مگر پدر من رئیس دیوان عالی کشور بوده؟ کار، کار خودت است. وقتی قاضی پرونده گروه فرقان از سوی آیت‌الله بهشتی شدم این هدف را دنبال می‌کردم که تنها فرقانی‌ها را از بین ببریم، بلکه مکتب و ایدئولوژی آنها را از بین ببریم.

در این مسیر، شهید لاجوردی را به عنوان دادستان پرونده انتخاب کردم و او در پاسخ به این خواسته من گفت &#171؛اگر وظیفه است قبول می‌کنم».

لاجوردی به دلیل سابقه‌ای که در زندان در برخورد با فرقانی‌ها و مباحثه‌هایش با آنها به این منظور و تعهد به کارش داشت، انتخاب شد و من در این پرونده مهم از او خواستم برای صدور رأی دادگاه به بررسی بپردازد و نتایج تحقیقاتش را به من بدهد تا درست رأی داده شود، لذا بسیاری از همین فرقانی‌ها تربیت شده شهید لاجوردی بودند و برخی از آنها در جبهه جنگ علیه دشمنان اسلام حضور یافتند و شهید شدند.

### علی اکبر ناطق نوری - قاضی پرونده

#### به روایت قاضی پرونده

#### اول سراغ قاتل مطهری را گرفتم!

کسی مرا برای این پرونده انتخاب نکرد. من داوطلب شدم. وقتی ما باخبر شدیم که گروه (فرقان) دستگیر شده اند، اولین چیزی که برایم اهمیت داشت، این بود که قاتل شهید مطهری را ببینم. خیلی سریع به زندان اوین رفتم. حمید نقاشیان یکی از کسانی بود که برای دستگیری این افراد در تلاش بود.

دو گروه فعال بودند تا گروه فرقان را کشف کنند. گروه اول حمید نقاشیان بودند که من قبلا آنها را در مدرسه علوی دیده بودم. چون آقای ناطق در مدرسه علوی، مسوول انتظامات بود و نیروهایی که در کار انتظامات فعال بودند، همین گروه بودند. گروه دوم بچه‌های سازمان مجاهدین انقلاب بودند.

دستگیرشدگان را به بند 209 بردند. آنجا از آقای نقاشیان سراغ قاتل شهید مطهری را گرفتم. گفت اعدامش کردیم. من شوکه شدم. برایم عجیب بود که چقدر سریع او را اعدام کرده‌اند.

آقای منتظری يك حکم مشترك برای من و آقای ناطق صادر و هر دو را قاضی پرونده کرده بودند. وقتی حکم را گرفتیم، تصورم این بود که هم من و هم آقای ناطق، قاضی پرونده گروه فرقان هستیم.

وقتی آقای نقاشیان گفت که قاتل را اعدام کردیم، من اعتراض کردم و گفتم که این کار از هر جهت خیلی بد است. ایشان گفت بقیه را هم می‌کشیم.

حکم اعدام قاتل شهید مطهری را احتمالا آقای محمدی گیلانی داد، چون افرادی که آن زمان در اوین مشغول بودند، در راس شان محمدی گیلانی بود. آقای نقاشیان در زندان اوین مسوول بند 209 بود که برای کار این گروه در نظر گرفته شده بود. درواقع پیش از این که اعضای گروه فرقان دستگیر شوند، جایی برای شنود لازم بود.

گفت‌وگو با آنها را شروع کردم. اول گشتی زدم و چهره اینها را در سلول‌ها دیدم. يك چهره عجیب میان آنها بود. هنوز آن چهره در ذهنم هست و خیلی برای او ناراحتم؛ مرحوم عباس عسگری. گفتم او را بیاورید تا صحبتی با او داشته باشم. در همان بند 209 يك اتاق به ما دادند.

عباس عسگری را آوردند. قیافه بسیار معصوم و ترحم‌برانگیزی داشت. از دانشجویان پلی‌تکنیک بود. گفتم می‌گویند شما حاضر نیستید با ما حرف بزنید. گرچه اشتباه می‌کنید حالا من نشسته ام در کنار شما. من يك سوال دارم. این پدیده انقلاب اسلامی را چقدر می‌شناسید که با آن مخالفت می‌کنید؟ او سکوت کرده بود.

بعد گفت: من نمی‌گویم که ما صحبت نمی‌کنیم، بلکه شرایطی داریم. پرسیدم شرایط شما چیست؟ گفت من در شورای مرکزی بودم و

بالتر از من اکبر گودرزی است.

در واقع من زمینه‌های توبه گروه را فراهم کردم. این فرآیند توبه، برگ زرینی است در دستگاه قضایی. مجموعه توبه این گروه بسیار زیباست که حدود دو ماهی طول کشید. اصلاً حضور من در دستگاه قضایی منحصر به همین پرونده است. اگر من نمی‌رفتم طبق آنچه نقاشیان گفته بود، همه بلافاصله اعدام می‌شدند، اما حاصل گفت‌وگوی من و عباس عسگری باعث توبه خیلی‌ها شد و برخی از آنها نجات پیدا کردند. می‌دانید چرا می‌گویم برگ زرین دستگاه قضایی است؟ به خاطر این‌که تعداد اعدامی‌های گروه فرقان، کمتر از تعدادی است که این گروه، شخصیت‌ها را ترور کرده بودند.

### به روایت روزنامه‌ها

#### مظنونین اولیه ترور

فضای اولیه انقلاب بروشنی بر پیگیری مساله ترورهای گروه فرقان سایه انداخته بود. علاوه بر این فضای انقلابی، بی‌تجربگی ابتدای شکل‌گیری نظام در مواجهه با عملیات تروریستی بخصوص اولین گروه تروریستی - فرقان - هم عامل موثر بوده است. به گزارش جام جم در این فضا بود که ابتدا کمیته منطقه نه انقلاب اسلامی و بعد گروه ضربت امام خمینی به رهبری حمید نقاشیان وارد عرصه شدند.

در کنار این تیم‌ها، سپاه پاسداران، دولت موقت، گروه ضربت آیت‌الله طالقانی، شعبه 12 دادسرای تهران با سرپرستی بازپرس رضایی و شعبه یک آگاهی تهران به فرماندهی یکی از محافظان شهید مطهری هم وارد پیگیری ماجرا شدند. کمی بعد از پیگیری ماجرا، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم وارد این پرونده شد البته ظاهراً گروه منصوب امام خمینی مدیریت اصلی پرونده را در اختیار داشته است.

#### دستگیرشدگان

روزنامه اطلاعات روز 12 اردیبهشت که خبر شهادت شهید مطهری را اعلام کرد، خبر از دستگیری دو نفر در این رابطه داد که در خیابان هدایت توسط کلانتری ابوسعید تهران دستگیر شده بودند.

روز 15 اردیبهشت نیز دو دختر که اعلامیه‌های فرقان را در تهران توزیع می‌کردند دستگیر شدند که آنها هم به جمع دستگیرشدگان ترور پیوستند.

در تبریز هم خانمی به نام زینب الله‌عظیمی‌نژاد به کمیته تبریز مراجعه و همسر خود را یکی از اعضای ساواک سابق و گروه فرقان فعلی معرفی می‌کند و می‌گوید او نه تنها سرلشکر قرنی و شهید مطهری را کشته، بلکه تعدادی از پاسداران را هم به قتل رسانده است! همسر او البته از این اتهامات - بجز عضویت در ساواک - خود را مبرا می‌کند. به نظر می‌رسد این زن از این حادثه برای حل اختلافات خانوادگی استفاده کرده است.

کمی بعد، در اواسط مرداد همان سال، مردی به نام اکبر بسوده که راننده و ساکن کرمانشاه بود، با مراجعه به شهربانی رشت خود را به عنوان قاتل استاد مطهری معرفی کرد. بعدها البته معلوم می‌شود که او فردی روانی بوده است.

اما غیر از این اشخاص، گروه‌هایی هم در معرض اتهام ترور شهید مطهری قرار گرفتند. گروه فرقان شخصا با تماس با دو روزنامه و انتشار اطلاعیه، این ترورها را به عهده گرفت.

روزنامه اطلاعات در اردیبهشت 58 نوشت، یک مقام اتحاد شوروی از همکاری مشترک موساد، ساواک و باقیماندگان رژیم شاه برای این ترور سخن گفت و هاشمی رفسنجانی در مراسم ختم مطهری آن را به توده‌ای‌ها وصل کرد.

حسین شریعتمداری در گفت‌وگویی با نشریه شاهد یاران از قول احسان طبری نقل کرده است که وی از دست داشتن موساد در ترور مطهری صحبت کرده است.

البته گفته می‌شود سندی از سفارت سابق ایالات متحده آمریکا مبنی بر همکاری فرقان با این کشور به دست آمده است و حتی خودکشی علی مشکینی، از اعضای رده بالای فرقان، در زندان اوین را به فاش شدن این ماجرا نسبت می‌دهند.

اما در این میان حجت‌الاسلام گل‌سرخی در مراسم هفتم شهید مطهری از این اتهام‌زنی‌ها انتقاد می‌کند و خواستار بررسی و تحقیقات درخصوص هویت اصلی عاملان ترور شهید مطهری می‌شود.

چند ماه بعد همه متوجه می‌شوند گروه فرقان موجودیت دارد و تقریباً به شکل مستقل اقدام به این ترورها کرده است.

#### قاتل که بود؟

قاتلان شهید مطهری سه نفر به نام‌های محمدعلی بصیری، حمید نیکنام و وفا قاضی‌زاده بودند. محمدعلی بصیری فردی بود که با اسلحه رولور از فاصله دو تا سه متری به استاد مطهری شلیک کرد. او در یکی از دانشگاه‌های فیلیپین درس می‌خواند و ظاهراً اطلاعات دینی و عقیدتی کمی داشت.

بصیری در چاپخانه (یا به قولی شرکت زیراکس) کار می‌کرد. اطلاعاتی که پس از ترور استاد مطهری پخش شده بود روی یک کاغذ A4 رنگی بود که وقتی سر نخ آن کاغذ گرفته شد به چاپخانه محل کار بصیری رسید.

هنگام مراجعه به منزل بصیری او فرار کرد، ولی از چینه دیوار افتاد و بیهوش شد و پس از به هوش آمدن گفت من قبل از انقلاب فرقانی بوده‌ام و بعد از انقلاب از آنها جدا شده‌ام، اما تا آن لحظه هنوز کسی از قتل شهید مطهری به دست بصیری مطمئن نبود.

تنها شاهد این بود که بعد از دستگیری بصیری، محمد هنردوست یکی از اعضای تیم پیگیری پرونده، شهید مطهری را خواب می‌بیند که یک شنل قرمز خونی را از دوشش برمی‌دارد و یک شنل سبز را جای آن می‌گذارد و می‌گوید که من از امشب راحت می‌خوابم تا این که گودرزی دستگیر می‌شود و در راه زندان اوین به قتل شهید مطهری توسط محمدعلی بصیری اعتراف می‌کند.

درباره حالت روحی بصیری پس از دستگیری گفته می‌شود او بعد از این که با شخصیت شهید مطهری آشنا شد و یکی از کتاب‌های او

– خدمات متقابل ایران و اسلام – را در زندان خواند نسبت به او تغییر عقیده داد. بشدت در زندان گریه می‌کرد، آرزوی مرگ خود را داشت و نقل است که از شدت ناراحتی و عصبانیت تمام موهایی صورت خود را کنده بود.

بصیری سرانجام در تاریخ پنج بهمن 1358 اعدام شد و داماد استاد مطهری (حاجی‌زاده) شخصا وی را قصاص کرد. متهم بعدی فردی به نام حمید نیکنام بود که او را مغز متفکر اکبر گودرزی می‌دانستند. نیکنام ظاهراً بیشتر در امور تشکیلاتی و نظامی فرقان بود.

ماجرای دستگیری او نیز جالب است. او پس از ترور به خانه یکی از اقوام خود در قزوین رفته و آنجا یکی از بستگان او در بحث‌ها متوجه شده بود که او مواضع ضد روحانیت و فرقانی دارد.

به کمیته گفته بود و به این ترتیب نیکنام در خیابان بازداشت شد بدون این که کسی بداند او قاتل مطهری است. حمید نیکنام نیز در روز 5 بهمن 1358 اعدام شد.

نفر سوم این ترور هم که راننده خودروی حامل تروریست‌ها بود فردی به نام وفا قاضی‌زاده است که در جریان یک جنگ و گریز خیابانی در چارچوب حمله به اماکن گروه فرقان در تاریخ 3 بهمن ماه 1358 کشته می‌شود. جسد او در قطعه 23 بهشت زهرا مدفون است.

### فرقان چه بود؟

گروه فرقان یکی از گروه‌های سیاسی – مذهبی بود که سال 1355 تاسیس شده بود. رهبر این گروه فردی به نام اکبر گودرزی بود. گروه فرقان در حاشیه جلسات قرآنی در چند مسجد شهر تهران برگزار می‌شد، شکل گرفت. در این جلسات سعی می‌شد از آیات قرآن تفاسیر انقلابی و مبارزاتی بیان شود. اکثر این تفاسیر توسط رهبر گروه انجام می‌شد. فرقان تا جایی انقلابی فکر می‌کرد که گرگ داستان سوره یوسف را به ضد انقلاب تعبیر می‌کرد.

اکبر گودرزی در مدت 27 سال زندگی خود توانسته بود 20 تفسیر قرآن و دو جلد تفسیر صحیفه سجادیه بنویسد و یک جلد کتاب در مورد توحید هم نوشته بود.

در کنار تفاسیر افراطی از آیات قرآن، رکن دیگر این گروه مبارزه با روحانیت بود. درباره دلیل این موضوع سخنان زیادی گفته شده است. از تاثیر برخی سخنان دکتر شریعتی بر این افراد گرفته تا بغض شخصی رهبر فرقان از روحانیت به دلیل اخراج‌های مکرر از حوزه علمیه.

تصور فرقانیان بر این بود که روحانیت با مصادره انقلاب مانع رسیدن به آرمان‌های آن شده است ضمن این که اعتقاد داشتند فرد یا افرادی (بخصوص شهید مطهری) سعی در تخطئه دکتر علی شریعتی دارند.

از این‌رو بود که گفته می‌شود جرقه ترور شهید مطهری بعد از نوشتن اعلامیه مشترک این شهید با مرحوم مهندس بازرگان در نقد برخی افکار دکتر شریعتی زده شد. به طور کلی فرقان و فرقانیان در روزگار ما را با خوارچ زمان حضرت امیرالمومنین مقایسه می‌کنند.

گروه فرقان تقریباً در دی ماه 1358 با فروپاشیدن همزمان 15 خانه تیمی آن، از جمله خانه رهبر گروه از هم پاشید، اما بعد از آن هم بیانیه‌هایی از این گروه منتشر شد. چند نفر معدود از این گروه، هنوز گاهی در خارج از کشور بیانیه‌هایی صادر می‌کنند.